



تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۷۴	تاریخ	۱۳ / ۰۲ / ۱۴۰۴
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم				
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»				
عنوان ۳	تفسیر آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»				
عنوان ۴	ارجحیت قرائت «مالک» بر «ملک»				
عنوان ۵	تواتر قرائت عاصم و انتساب آن به امیرالمؤمنین علیه السلام				
عنوان ۶	سندیت قرائات و قاعده پذیرش				
عنوان ۷	تفاوت میان تعدد قرائت و تعدد لهجه				
عنوان ۸	وجه تسمیه روز قیامت به «یوم الدین»				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

ارجحیت قرائت «مالک» بر «ملک»

بحث درباره کلمه «مالک» بود که آن را توضیح دادیم و هم معنای «مالک» و هم معنای «ملک» را بیان داشتیم. گفتیم که این کلمه به صورت «ملک» هم خوانده شده است؛ لکن قرائت به صورت «مالک» به نظر ما اولی و بلکه متعین است؛ چون جهات ترجیح متعددی دارد.

اولاً، قرائت «مالک» قرائت عاصم از امیرالمؤمنین علیه السلام است که تواترش هم محرز است؛ اما تواتر غیر این قرائت احراز نشده و گرنه اگر قرائت «ملک» هم تواتر داشت، باید مثل «مالک» رواج پیدا می کرد. همه قرآن هایی که نوشته شده، چه در آفریقا و چه در جاهای دیگر، به صورت «مالک» نوشته شده است.

ما قرائات را قبول نداریم و فاقد معنا هستند، مگر قرائت هایی که از نبی اکرم صلی الله علیه و آله به تواتر ثابت شده باشد. اگر قرائتی به تواتر ثابت شد؛ یعنی ثابت شد که هم این است و هم آن، معنایش این است که آیه دو بار نازل شده؛ یک بار به این شکل و یک بار به شکل دیگر. اما اگر به تواتر ثابت نشده، به چه وجهی باید قبول کرد؟ ما نمی توانیم بر اساس یک خبر واحد، در الفاظ قرآن دست ببریم؛ با آنکه ائمه اطهار علیهم السلام هم به ما فرموده اند: «اقْرَؤُوا کَمَا قَرَأَ النَّاسُ»^۱ و قرائت ناس هم همین قرائت

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ هَاشِمٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي سَمْلَةَ [سَلَمَةَ] قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَنَا أَسْمَعُ خُرُوفًا مِنَ الْقُرْآنِ لَيْسَ عَلَى مَا يَقْرَؤُهَا النَّاسُ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَهْ مَهْ كُفَّ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ، اقْرَأْ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ...» [بصائر الدرجات؛ ج ۱، ص ۱۹۳].

عاصم است که همیشه معروف و مشهور بوده و در طول ازمینه و امکان متعدد، هرکس که دنیا را هم دیده باشد، می داند که به هریک از بلاد اسلامی بروید، آیه را به صورت «مَلِک» نمی خوانند؛ بلکه ممکن است کسانی که به عنوان قُراء، با اختلاف می خوانند، ظاهراً برای اظهار علم و لحیه باشد، وگرنه آنچه در اَلِسْنَةُ مؤمنین متواتر است، «مالک» است. به اضافه اینکه گفتیم جهات رجحان دیگری هم دارد و «مالک» متضمن معنای «مَلِک» هست لا العکس؛ یعنی اگر مالک باشد، مُلک هم از آن اوست؛ ولی اگر مُلک از آن او باشد، معنایش این نیست که مالک باشد.

تواتر قرائت عاصم و انتساب آن به امیرالمؤمنین علیه السلام

این قرائت خبر واحد نیست؛ بلکه متواتر است. چرا؟ چون قرائت های دیگر، در زمان خودشان از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نشده و منتهی به امیرالمؤمنین علیه السلام نیست؛ اما وقتی قرائتی به امیرالمؤمنین علیه السلام منتهی باشد، خودش کشف از تواتر می کند؛ به چند دلیل: یکی اینکه حضرت امیر علیه السلام در زمانی، خلیفه بوده است. دیگر اینکه مرجع علمی بوده است و حتی در زمان قبل از خلافت ظاهری هم مرجع علمی خلفا محسوب می شده و هم در قرائت قرآن و هم در تفسیرش به او مراجعه می کرده اند. از حضرت امیر علیه السلام به این طرف، متواتر است؛ چون خلیفه بوده و همه کسانی که قرآن را می خوانده اند و بین آنها رواج داشته، قرائت ایشان را انتخاب می کردند.

البته برخی از مفسران می گویند قرائت دیگر که «مَلِک» باشد، اشهر است؛ اما کجا اشهر است؟ در کجا و در چه محیطی اشهر شده؟ آنچه در همه ازمینه رایج و «أَقْرَأُ کَمَا یَقْرَأُ النَّاسُ» بوده، روایت عاصم بوده است؛ اما قرائت های دیگر «لَمْ یَثْبُتْ أَنَّهَا صَدَرَتْ مِنَ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام». خلاصه، این قرائت عاصم، متواتر از امیرالمؤمنین علیه السلام است و شاهدش هم «أَقْرَأُ کَمَا یَقْرَأُ النَّاسُ» که قطعاً امام صادق علیه السلام در این روایت، ناظر به همان قرائت عاصم است که از حضرت امیر علیه السلام روایت شده. افزون بر اینکه همه قرآن هایی که به دست ما رسیده، به صورت «مالک» ثبت شده، نه «مَلِک»؛ مگر اینکه در رسم الخط، به صورت «ملک» بنویسند و یک الف مقصوره هم بر آن بگذارند که «مالک» خوانده می شود؛ اما «مَلِک» نوشته می شود.

این تعدد قرائات اصلاً هیچ اعتباری ندارد و قرائت همانی است که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله رایج بوده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرائت کرده و بعد، امیرالمؤمنین علیه السلام همان را داشته و سپس بین مؤمنین منتشر شده، وگرنه چهار قرائت نبوده. بله، ممکن است برخی از آیات کریمه قرآن، مکرراً بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده باشد که در یک مرتبه به یک قرائت و در مرتبه دیگر به قرائت دیگر.

آیه «یُظْهِرْنَ» را در نظر بگیرید. ممکن است در اینجا گفته شود که دو قرائت دارد، ولی به این معناست که هر دو قرائت، مروی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، نه این که فلان قاری خوانده. اگر چنین کرده باشد، برای خودش خوانده است و ربطی به ما ندارد. اگر اجتهاد نمی کردند، این همه اختلاف قرائت از کجا ناشی می شود؟ اگر آیه را «یَنْظُرْنَ» بخوانیم، یک معنا می دهد و اگر «یُظْهِرْنَ» بخوانیم، معنای دیگری دارد.

می گوییم اگر معلوم شد که فرشته امین وحی، حضرت جبرئیل علیه السلام، دو بار نازل شده یا دو قرائت را بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل کرده، این تعدد در اینجا متعین است؛ و الا قرائتی که بین مردم شایع است، ملاک است. قرائت شایع بین مردم که حدیث «أَقْرَأُ کَمَا یَقْرَأُ النَّاسُ» هم به آن نظر دارد، ظاهراً همین قرائتی است که الان رواج دارد. قرائت عاصم را ما چاپ

نکردیم؛ بلکه همه بلاد اهل سنت آن را چاپ کرده اند و در بلاد شیعه نیز همین چاپ شده. عربستان که تنها نیست؛ بلکه قرآن‌هایی که از قدیم در الجزایر و سوریه چاپ شده، همین قرائت است. اصلاً «عثمان طه» عربستانی نیست و خطی که نوشت، اصلاً در سوریه بود. یاد می‌آید که اولین چاپ قرآن او در زمانی صورت گرفت که هنوز عربستان آن را بر عهده نگرفته بود. اصلاً چاپ سوریه بود.

سندیت قرائات و قاعده پذیرش

پذیرش قرائات بستگی به وجود روایت معتبر دارد. اگر روایت معتبر داشته باشیم، قبول می‌کنیم و گرنه به این دلیل که فلان قاری چنین خوانده، نمی‌توان آن را پذیرفت. قرائاتی که الان گفته می‌شود، مستند به افراد است و این‌ها هم قرائتشان را به حضرت امیر علیه السلام وصل نمی‌کنند. آن‌که سنداً به حضرت امیر علیه السلام متصل است، این قرائت عاصم است و همان قرائت متواتری است که دست به دست به ما رسیده است. گفتن این‌که همه این قرائات به حضرت امیر علیه السلام می‌رسند بسیار آسان است؛ ولی باید دید که چطور به آن حضرت می‌رسد و چه کسی روایت کرده است. قرائت عاصم، متواتراً ثابت شده و هیچ‌کس نگفته که از حضرت امیر علیه السلام نیست. اصلاً خودش هم کوفی بوده و اهل کوفه، همه «کانوا یرجعون» إلى أمير المؤمنين علیه السلام؛ یعنی همه کسانی که این قرائت از آنها نقل شده، مثل «عاصم» و «کسائی»، همه کوفی بوده‌اند و همه مردم کوفه در قرائت قرآن، تابع حضرت امیر علیه السلام بوده‌اند.

قاعده این است که عرض کردیم؛ اگر قرائت دیگری از رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت شد، می‌پذیریم. ما نمی‌گوییم غیر آن ممتنع است؛ بلکه می‌گوییم «لم یثبت». هیچ قرائت دیگری جز این قرائت از رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت نشده است، «إلا إذا ثبت بالدلیل» که در این صورت، اخذ می‌کنیم. ممکن است، ولی بسیار نادر است و اگر هم ثابت شود، به ندرت می‌توانیم چنین چیزی پیدا کنیم.

عرض کردیم که «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ» در «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» هم نیز به صورت «مالک» از حضرت صادق علیه السلام آمده است. البته گفتیم داود بن فرقد روایت کرده که «سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقرأ ما لا أحصي: «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ»؛ ولی گفتیم که این روایت، معتبر نیست و سند قابل اعتمادی ندارد. اگر معلوم شد که همه این هزار روایت، مخدوش‌اند، یعنی هزار روایت بدون سند برای ما نقل شود، چطور می‌شود پذیرفت؟ البته هزار تا هم نیست. بر فرض صحت هم، این روایات در یک جا نقل شده؛ یعنی هزار تا روایت بر سر یک آیه متفق باشند که این دو قرائت را دارد. اگر هزار تا هم باشد، کجا جمع شده؟ خدا مرحوم صاحب «مجمع البیان» را رحمت کند. ما این همه کتب حدیث داریم، ولی شما از این هزار تا، دو یست روایت را برای ما جمع کنید یا صد تایش را برای ما بیاورید. نمی‌شود همین‌طور چیزی ادعا کرد. از کتب ما هم نه، بلکه از کتب اهل سنت بیاورید تا معلوم شود که چند تا از این قرائت‌هایی که می‌گویند، روایت شده است. نمی‌شود که هیچ‌یک از این کتب، هیچ روایتی نقل نکنند که پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را به این دو صورت خوانده است؛ بلکه همه، چیزهایی است که فلان قاری گفته است. خب اگر گفته باشد، برای خودش گفته است. چیزی که هست، همین است و بیش از این نیست. عرض کردم که ما کتب روایات بسیاری داریم و اینها هم روایات است، ولی چنین روایتی پیدا نمی‌کنید. اگر هم کتب روایتی شیعه و هم کتب روایتی اهل سنت را بگردید و هرچه روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شده گرد آورید، چون اکثر

کتب روائی، «کتاب التفسیر» و «کتاب القرآن» هم داشته اند؛ چنان که «بخاری» و «مسلم» هم دارند، ولی جایی نمی بینید که گفته باشد «هكذا قرأ رسول الله ﷺ و كذلك قرأ». بسیار کم می یابید که شاید یک یا دو یا سه روایت باشند. گفته ایم که هر جا ثابت شود، برای ما قابل قبول است.

تفاوت میان تعدد قرائت و تعدد لهجه

ما نمی گوییم تعدد قرائات محال است، بلکه می گوییم: اولاً، تعدد قرائات به معنای آن است که «نَزَلَتْ هَكَذَا وَ نَزَلَتْ كَذَلِكَ»؛ یعنی دو یا سه بار نازل شده. اما یک تعدد قرائت داریم که به معنای تعدد لهجات است و اشکالی ندارد؛ چون تعدد قرائت نیست. مثلاً «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ» را با اِماله خوانده اند که ناشی از لهجات متعدد است. لهجه خیلی از عرب ها این است که الف را با اِماله می گویند؛ مثل «يَعْشَاهَا» که به صورت «يَخْشِهَا» خوانده می شود یا «طَحَاهَا» را «طَحِيهَا» می خوانند که احتمال دارد «مَلِك» اِماله «مالک» بوده که رفته رفته به «مَلِك» تبدیل شده؛ یعنی لهجه بوده نه قرائت دیگری؛ نه این که این دو کلمه به صورت «مالک» و «مَلِك» باشد، بلکه همان «مالک» است که به لهجه دیگری قرائت شده است.

بسیاری از عرب های بلاد جزیره العرب و مخصوصاً بحرین، الفی که می گویند، الفی مثل خود ایرانی هاست که مثلاً «قال» را همانند ایرانی ها تلفظ می کنند؛ درحالی که کمی آن سوتر، در عراق، سوریه و شامات با اِماله تلفظ می گردد. حتی در حرکات نیز برخی از لهجه ها، هم ضمه و هم کسره را با مقداری اشباع تلفظ می کنند و برخی بدون اشباع. بله، این هست و ما قبول داریم و اشکالی هم ندارد، ولی تعدد قرائت نیست؛ بلکه تعدد لهجه هاست. همان طور که در ایران و در لهجه دزفولی، کلمه ای را که «او» داشته باشد، با قدری اِشمام تلفظ می کنند. این اختلاف لهجه است و اشکال ندارد که هر لهجه، تلفظ را به شکلی انجام می دهد. بسیاری از تعدد قرائاتی هم که ادعا می شود، از قبیل تعدد لهجات است، نه تعدد قرائت به معنای تعدد الفاظ. در روایات زیادی هم داریم که «إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَلَكِنَّ الْاِخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ»؛^۱ لذا ما چند قرآن نداشته ایم که بگوییم هریک به شکلی خوانده می شود. این که حافظ می فرماید:

عشقت رسد به فریاد ار خود بسان حافظ

قرآن ز بر بخوانی با چارده روایت

مراد از «چارده روایت»، چهارده نسخه متفاوت از قرآن نیست؛ بلکه بدین معناست که من قرآن را از چهارده معصوم علیهم السلام می گیرم و قرائت من، مستند به اهل بیت علیهم السلام است. به نظر ما، حافظ شیعه اثنی عشری استواری بوده است؛ چرا که اشعار ولایتی او، چه درباره حضرت ولی عصر علیه السلام و چه درباره سایر ائمه اطهار علیهم السلام، آن چنان فراوان است که نمی توان آنها را حمل بر غیر از این کرد.

یعنی قرآنی که من می خوانم، قرآن مستند به اهل بیت علیهم السلام است و از این چهارده معصوم می گیرم. حافظ به نظر ما شیعه اثنی عشری محکمی هم بوده. ما به این معتقدیم؛ چون اشعار ولایتی اش، چه درباره حضرت ولی عصر علیه السلام و چه در رابطه با سایر ائمه اطهار علیهم السلام، چنان زیاد است که اصلاً نمی توان آنها را حمل بر این کرد که اهل ولایت نبوده است.

۱. الکافی؛ کتاب فضل القرآن، باب النوادر، ح ۱۲.

وجه تسمیه روز قیامت به «یوم الدین»

چرا در این آیه به «یوم» تعبیر و گفته شده «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»؟ اساساً معنای «یوم» در لغت، یک قطعه زمانی است که ابتدا و انتها دارد و به تعبیری، واحد زمانی است. ما یک واحد زمانی دقیقه داریم، واحد زمانی ساعت داریم و واحد زمانی یوم هم داریم. این که این «یوم» یُطْلَقُ عَلَى اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَوْ يُطْلَقُ عَلَى النَّهَارِ فَقَطْ؟ ظاهرش این است که «یوم» یُطْلَقُ عَلَى النَّهَارِ؛ چون در بسیاری جاها «لیله» بر آن عطف شده و به صورت «یوم و لیله» و «ایاماً و لیالی» به کار رفته است. لذا مراد از «یوم»، یک واحد زمانی محدود به حدّین است که حدّین هم همراه با روشنایی و نور است؛ لذا وقت کار است. امتیاز «یوم» این است که یک واحد زمانی است که در مقابل «لیله» که وقت استراحت است نه وقت کار، قرار می گیرد؛ اما خودش وقت کار است. پس، از واحدی زمانی که به طور متعارف در بین مردم برای کار، فعالیت و اشتغال استفاده می شود، به «یوم» تعبیر می شود و چون «یوم الدین» روز حساب و کتاب است، یعنی یوم کار است. این وقت معین و محدوده زمانی، برای رسیدگی به حساب مردم وضع شده؛ لذا از آن به «یوم» تعبیر می گردد و در قرآن کریم هم این تعبیر فراوان برای روز قیامت به کار برده شده؛ مانند آیه کریمه «فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ»^۱. در فارسی هم آن را «روز قیامت» می نامند.

بحث دیگری است که «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ»^۲. آنجا هم که گفته «إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ»، باز هم مراد از «یوم»، یک محدوده زمانی است که در آن، کاری انجام می گیرد؛ لذا می فرماید: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»^۳. این «تَعْرُجُ» یعنی روز عمل است. عروج، عروج عمل و کار است؛ لذا از آن به «یوم» تعبیر شده است.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱. سوره مدثر: ۹ و ۱۰.

۲. سوره حج: ۴۷.

۳. سوره معارج: ۴.